

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Reconstructing the Rule of Law in Transitional Societies: The Role of the Principle of Due Process of Law in Achieving Post-Structural Justice

Behzad Aghakhanloo¹, Hossein Rostamzad^{*2}

1. Department of Public International Law, Mar.C., Islamic Azad University, Maragheh, Iran.

2. Department of International Law, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran.

* Corresponding Author's Email: hosein.rostamzad@iau.ir

ABSTRACT

The reconstruction of legal and political order in transitional societies requires the establishment of fundamental principles that guarantee justice, legal legitimacy, and public trust. Among these, the principle of due process of law has evolved beyond a merely procedural rule to become a substantive criterion for assessing the legitimacy of emerging legal orders during transitions. This article, adopting a descriptive–analytical approach and utilizing comparative methodology, examines the position of this principle within the framework of post-structural justice and its relation to the concept of the rule of law in post-authoritarian contexts. Within the article's theoretical framework, the evolution of the concept of due process of law in international legal instruments and the jurisprudence of human rights courts is explored, along with its correlation to the rule of law under exceptional circumstances. Subsequently, by analyzing the experiences of four selected countries—Rwanda, South Africa, Iraq, and the former Yugoslavia—it is demonstrated that the observance or neglect of this principle has a direct impact on the success or failure of transitional justice mechanisms, public trust, and the legitimacy of newly established legal structures. The article emphasizes that any form of political compromise, general amnesty, or design of temporary justice institutions that lacks a procedural and legal framework rooted in due process will not only fail to deliver justice but also risk re-instigating instability. Finally, the article offers strategic recommendations for institutionalizing this principle in international law, designing oversight mechanisms, reforming judicial procedures, and strengthening legal doctrines in support of this norm. The article concludes that the institutionalization of the principle of due process of law is a prerequisite for establishing the rule of law and achieving justice in transitional societies.

Keywords: *due process of law, transitional justice, post-structural justice, rule of law, transitional societies.*

How to cite: Aghakhanloo, B., & Rostamzad, H. (2025). Reconstructing the Rule of Law in Transitional Societies: The Role of the Principle of Due Process of Law in Achieving Post-Structural Justice. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 3(1), 1-19.



دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

بازساخت حاکمیت قانون در جوامع در حال گذار: نقش اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در تحقق عدالت پسا ساختاری

بهزاد آقاخانلو^۱، حسین رستمزاد^{۲*}

۱. گروه حقوق بین الملل عمومی، واحد مراغه، دانشگاه آزاد اسلامی، مراغه، ایران.

۲. گروه حقوق بین الملل، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: hosein.rostamzad@iau.ir

چکیده

بازسازی نظم حقوقی و سیاسی در جوامع در حال گذار، مستلزم استقرار اصول بنیادینی است که تضمین کننده عدالت، مشروعیت حقوقی و اعتماد عمومی باشند. در این میان، «اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت»، به عنوان یکی از اصول اساسی حقوق بین الملل، جایگاهی فراتر از یک قاعده شکلی یافته و به معیاری ماهوی برای سنجش مشروعیت نظم جدید در فرآیند گذار تبدیل شده است. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بهره گیری از روش تطبیقی، به بررسی جایگاه این اصل در ساختار عدالت پسا ساختاری و ارتباط آن با مفهوم حاکمیت قانون در شرایط پسا زوال نظم اقتدارگرا می پردازد. در چارچوب نظری مقاله، ضمن بررسی تحولات مفهوم اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در اسناد بین المللی و رویه های دیوان های حقوق بشری، به تبیین نسبت آن با حاکمیت قانون در شرایط استثنایی پرداخته شده است. سپس با تحلیل تجارب چهار کشور منتخب - رواندا، آفریقای جنوبی، عراق و یوگسلاوی سابق - نشان داده می شود که رعایت یا نادیده انگاشتن این اصل، تأثیری مستقیم بر موفقیت یا ناکامی سازوکارهای عدالت انتقالی، اعتماد عمومی و مشروعیت ساختارهای حقوقی نوین دارد. مقاله تأکید می کند که هرگونه مصالحه سیاسی، عفو عمومی یا طراحی نهادهای موقت عدالت، اگر فاقد چارچوب آیینی و حقوقی متکی بر تشریفات باشد، نه تنها عدالت را محقق نمی سازد، بلکه به بی ثباتی مجدد خواهد انجامید. در پایان، راهکارهایی راهبردی برای نهادهای سازشی این اصل در حقوق بین الملل، طراحی سازوکارهای نظارتی، اصلاح رویه های قضایی و تقویت دکترین حقوقی در حمایت از این اصل ارائه شده است. مقاله نتیجه می گیرد که نهادهای سازشی اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، پیش شرط حاکمیت قانون و تحقق عدالت در جوامع در حال گذار است.

کلیدواژگان: اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، عدالت انتقالی، عدالت پسا ساختاری، حاکمیت قانون، جوامع در حال گذار.

نحوه استناددهی: آقاخانلو، بهزاد. و رستمزاد، حسین. (۱۴۰۴). بازساخت حاکمیت قانون در جوامع در حال گذار: نقش اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در تحقق عدالت پسا ساختاری. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۳(۱)، ۱-۱۹.

فراملی و الزامی، در طراحی نظم نوین و سیاست‌های عدالت انتقالی نهادینه شود (Tomuschat, 2008).

نظریه‌پردازانی مانند جان رالز^۴، رونالد دورکین^۵، توماس ام. فرانک^۶ و کریستین توماشات^۷، با تأکید بر پیوند میان اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت و نظم مشروع، بر این باورند که بدون تعهد به فرآیندهای شفاف، پاسخ‌گو و غیرتبعیض‌آمیز، حتی نهادهای قانونی نیز در معرض بی‌اعتمادی و فروپاشی اخلاقی قرار می‌گیرند (Dworkin, 1977; Franck, 1995; Tomuschat, 2008). در تجربه‌ی کشورهای در حال گذار، از رواندا تا عراق، به‌وضوح دیده می‌شود که نادیده‌گرفتن این اصل، موجب بازتولید خشونت ساختاری یا مشروعیت‌زدایی از نظام جدید شده است (Minow, 1998).

با این حال، خلایی محسوس در ادبیات حقوقی، به‌ویژه در حقوق بین‌الملل، در خصوص جایگاه این اصل به‌عنوان پیش‌نیاز عدالت پس‌ساختاری وجود دارد. در حالی که عدالت انتقالی اغلب حول محورهای حقیقت‌یابی، جبران خسارت و نهادسازی طرح می‌شود، عنصر تشریفات عادلانه در این فرآیندها یا نادیده گرفته شده یا به‌صورت ابزاری به آن نگریسته شده است (Teitel, 2000).

مقاله بر اساس روش تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از منابع بین‌المللی، آرای محاکم، و رویه‌های تطبیقی تنظیم شده است و در ادامه، ابتدا چارچوب مفهومی این اصل را تبیین می‌کند، سپس مصادیق تطبیقی را بررسی کرده، و نهایتاً به ارائه پیشنهادهایی برای نهادینه‌سازی این اصل در فرآیندهای گذار می‌پردازد.

لذا، هدف اصلی مقاله حاضر، تحلیل جایگاه و کارکرد اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در فرآیند بازسازی حاکمیت قانون در جوامع در حال گذار است، با تمرکز ویژه بر بُعد عدالت پس‌ساختاری. در این راستا، پژوهش در پی آن است که:

در سال‌های اخیر، گذار از نظام‌های اقتدارگرا، جنگ‌های داخلی، یا بحران‌های سیاسی شدید، یکی از مهم‌ترین چالش‌های جوامع آسیب‌دیده بوده است (Minow, 1998). این مرحله‌ی گذار، که گاه با خلأ نهادی، بی‌اعتمادی اجتماعی، و شکنندگی ساختارهای حقوقی همراه است، نیازمند استقرار اصول بنیادینی است که بتوانند مشروعیت نظام نوپا را بازسازد و اعتماد شهروندان را احیا کنند. یکی از اساسی‌ترین این اصول، «اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت» است که در ادبیات حقوقی بین‌الملل با عنوان Due Process of Law شناخته می‌شود (Franck, 1995).

این اصل، که ریشه در حقوق طبیعی و عدالت رویه‌ای دارد، امروزه صرفاً یک قاعده شکلی در دادرسی^۱ نیست؛ بلکه به‌عنوان معیاری برای سنجش مشروعیت نظام‌های سیاسی و حقوقی، نقش کلیدی در دوران گذار ایفا می‌کند^۲ (Dworkin, 1977; Rawls, 1971). با این حال، تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد، به‌ویژه در فرآیندهای عدالت انتقالی، این اصل قربانی ملاحظات سیاسی یا مصلحت‌اندیشی‌های کوتاه‌مدت شده است (Teitel, 2000). فقدان تضمین‌های آیینی، عدم شفافیت، یا استفاده ابزاری از دادگاه‌های موقت، منجر به بازتولید بی‌اعتمادی و گاه بی‌ثباتی مجدد شده است.

این مقاله، با تمرکز بر پیوند میان تشریفات و عدالت پس‌ساختاری^۳، در پی آن است که نقش این اصل را نه تنها در دادرسی کیفری، بلکه در بازتعریف کلی نظم حقوقی پس از بحران تحلیل کند. بر اساس مطالعه تطبیقی چهار کشور (رواندا، آفریقای جنوبی، عراق و یوگسلاوی سابق)، مقاله نشان می‌دهد که رعایت یا نقض این اصل، تأثیری مستقیم بر میزان موفقیت نظم حقوقی جدید دارد. همچنین، مقاله مدعی است که تشریفات باید به‌عنوان یک معیار

⁵ Ronald Dworkin

⁶ Thomas M. Franck

⁷ Christian Tomuschat

¹ Procedural Due Process

² Substantive Due Process

³ Post-structural Justice

⁴ John Rawls

۴. نتیجه‌گیری و پیشنهادات راهبردی برای نهادهای سازی

اصل اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در تحقق عدالت انتقالی.

چارچوب مفهومی و نظری

مفهوم اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت: فراتر از یک

اصل شکلی

«اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت»، یکی از اصول بنیادین نظام‌های حقوقی مدرن^۱ است که در منابع مختلف حقوق داخلی و بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. در نگاه کلاسیک، این اصل عمدتاً ناظر به تضمین مراحل شکلی در روند رسیدگی عادلانه، از قبیل حق دفاع^۲، حق بر محاکمه علنی^۳، استقلال قاضی^۴، اصل برائت^۵ و رعایت مهلت‌های قانونی^۶ بود. با این حال، در دوران معاصر، به‌ویژه در بستر حقوق بشر بین‌المللی، تفسیر این اصل گسترش یافته و به مفهومی ماهوی نیز بدل شده است؛ به‌گونه‌ای که رعایت آن نه فقط در مراحل دادرسی، بلکه در فرآیندهای قانون‌گذاری، اجرایی، بازداشت‌ها و سازوکارهای عدالت انتقالی نیز مطالبه می‌شود (Teitel, 2000; Tomuschat, 2008).

از منظر اسنادی، ماده ۱۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶)، مواد ۶ و ۱۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر (۱۹۵۰) و ماده ۸ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر (۱۹۶۹) همگی بیانگر جایگاه برجسته این اصل در نظام حقوقی جهانی هستند. دیوان اروپایی حقوق بشر نیز در آراء متعددی از جمله در پرونده‌های Öcalan v. Golder v. United Kingdom (1975) و Türkiye (2005)، بر اهمیت اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت به‌عنوان شرط مشروعیت مداخلات دولت تأکید کرده است (Alston, 2005).

- این اصل را نه به‌مثابه یک قاعده شکلی در دادرسی، بلکه به‌عنوان معیار مشروعیت سیاسی و حقوقی نظم نوین معرفی کند؛

- نسبت این اصل با دیگر مؤلفه‌های عدالت انتقالی (از جمله حقیقت‌یابی، آشتی اجتماعی و اصلاح نهادی) را روشن سازد؛

- و با مطالعه‌ی تطبیقی نمونه‌های عینی، نشان دهد که رعایت این اصل تا چه اندازه بر موفقیت یا ناکامی عدالت در دوران گذار مؤثر بوده است.

این پژوهش تلاش می‌کند که خلاءهای نظری و کاربردی موجود در حوزه تشریفات و عدالت انتقالی را پر کرده، و با ارائه راهکارهایی برای نهادهای سازی این اصل، سهمی در توسعه‌ی دکترین حقوقی معاصر در زمینه عدالت پس‌ساختاری ایفا نماید.

روش تحقیق

روش این تحقیق، توصیفی - تحلیلی با رویکرد تطبیقی است. داده‌های پژوهش عمدتاً از اسناد بین‌المللی، نظریه‌های حقوقی، و مطالعه موردی نظام‌های حقوقی دوران گذار استخراج شده‌اند.

ساختار مقاله

مقاله حاضر در چهار بخش اصلی تنظیم شده است:

۱. چارچوب مفهومی و نظری اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت و عدالت پس‌ساختاری،
۲. تحلیل تطبیقی تجارب کشورها در دوران گذار با تمرکز بر رعایت یا عدم رعایت تشریفات
۳. تحلیل نظری آثار رعایت این اصل در بازسازی مشروعیت و اعتماد اجتماعی،

⁴ Judicial Independence

⁵ Presumption of Innocence

⁶ Observance of Procedural Deadlines

¹ Fundamental Principles of Modern Legal Systems

² Right to Defense

³ Right to a Public Hearing

در ادبیات حقوق تطبیقی نیز، به‌ویژه در پژوهش‌های مربوط به عدالت انتقالی، تأکید شده است که نهادهای موقت یا فرآیندهای حقیقت‌یابی، تنها در صورتی می‌توانند مورد پذیرش عمومی قرار گیرند که بر بستر اصل تشریفات طراحی و اجرا شوند. در غیر این‌صورت، خطر بازتولید بی‌اعتمادی و مشروعیت‌زدایی از نظم جدید، همواره در کمین خواهد بود (Minow, 1998; Teitel, 2000). این نکته، اهمیت بنیادین این اصل را فراتر از دادرسی، و در قلب مهندسی نظم حقوقی پس از بحران نمایان می‌سازد.

اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در حقوق بین‌الملل:

اصل حاکم یا حق موضوعی؟

در نظریه‌های حقوقی، جایگاه تشریفات در حقوق بین‌الملل، هم به‌عنوان یک حق موضوعی فردی^۲ و هم به‌عنوان قاعده‌ای فراملی و برتر^۳ مورد بررسی قرار گرفته است (Franck, 1995; Tomuschat, 2008). برخی نویسندگان مانند توماس ام. فرانک^۴ و کریستین توماشات^۵، با استناد به عرف بین‌المللی و توسعه حقوق بشر، این اصل را نزدیک به قواعد erga omnes می‌دانند که رعایت آن بر همه دولت‌ها الزام‌آور است، حتی اگر تعهد قراردادی خاصی در میان نباشد.

این برداشت، به‌ویژه در بستر عدالت انتقالی و جوامع در حال گذار، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ چرا که دولت‌هایی که در پی مشروعیت‌بخشی به نظم جدید خود هستند، ناگزیرند از سازوکارهایی بهره گیرند که متضمن رعایت این اصل باشند، در غیر این‌صورت، با اتهام مشروعیت‌زدایی، انتقام‌جویی و تبعیض مواجه خواهند شد (Franck, 1995; Teitel, 2000).

در همین راستا، برخی از نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل با استناد به تحول مفهوم jus cogens، استدلال کرده‌اند که در دوران معاصر، اصول بنیادینی چون تشریفات نه تنها به‌مثابه حق موضوعی فردی،

توسعه معنایی این اصل، نتیجه‌ی تحولات گسترده در اندیشه حقوق عمومی و دگرگونی نگاه جامعه جهانی به رابطه میان فرد و قدرت عمومی است. در گذشته، تمرکز بر جنبه‌های آیینی بیشتر ناظر به حفاظت از متهم در برابر خودسری‌های قضایی بود، اما امروزه تشریفات به معیاری برای سنجش مشروعیت کل فرآیندهای حقوقی و سیاسی بدل شده است. به‌ویژه در جوامعی که در حال گذار از نظام‌های اقتدارگرا به ساختارهای دموکراتیک هستند، این اصل نقش محوری در ارزیابی صداقت، شفافیت و انصاف حکومت نوظهور ایفا می‌کند (Franck, 1995; Minow, 1998).

نظریه‌پردازانی چون رونالد دورکین و جان رالز تأکید کرده‌اند که هر قاعده یا رویه‌ای تنها زمانی عادلانه خواهد بود که در پرتو اصول رویه‌ای شفاف، برابر و پاسخ‌گو به اجرا درآید (Dworkin, 1971; Rawls, 1977). دورکین به‌ویژه بر این نکته تأکید دارد که مشروعیت هر تصمیم دولتی نه تنها به نتیجه آن، بلکه به کیفیت فرآیند منتهی به آن بستگی دارد. بنابراین، تشریفات نه صرفاً تضمینی برای محاکمه، بلکه قاعده‌ای حاکم بر تمامی سطوح تصمیم‌سازی است (Dworkin, 1977; Rawls, 1971).

افزون بر این، مفهوم تشریفات به‌تدریج در قالب یک «اصل تحول‌پذیر»^۱ شناخته شده که نسبت به زمینه‌های اجتماعی و تاریخی حساس است. در جوامعی که تجربه نقض فاحش حقوق بشر، جنگ داخلی یا فروپاشی نظم نهادی را از سر گذرانده‌اند، این اصل به ابزاری برای بازتعریف اعتماد، ترمیم رابطه دولت-جامعه و تعیین مرزهای مشروعیت بدل می‌شود (تایتل، ۲۰۰۰). در واقع، در چنین بسترهایی، رعایت تشریفات عادلانه خود به نماد قطع ارتباط با گذشته‌ی استبدادی و نشانه‌ای از تولد نظم نوین تبدیل می‌گردد.

⁴ Thomas M. Franck

⁵ Christian Tomuschat

¹ Evolving principle

² Individual justiciable right

³ Overriding principle

بلکه به عنوان بخش جدایی ناپذیر از نظم عمومی بین المللی^۱ باید تلقی شوند (Alston, 2005; Tomuschat, 2008). این دیدگاه بر آن است که رعایت تشریفات عادلانه، هم در روابط میان دولت و شهروند، و هم در تنظیم مسئولیت های بین المللی دولت ها، نقش ساختاری دارد.

از منظر رویه ی قضایی، دیوان بین المللی دادگستری در آرای خود از جمله در قضیه LaGrand (Germany v. US, 2001)، بر تعهد دولت ها به رعایت اصول دادرسی عادلانه حتی در شرایط اضطراری یا دعاوی دیپلماتیک تأکید کرده است. به علاوه، در نظریه های تفسیری کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز تشریفات به عنوان پیش شرط اعمال مشروع حاکمیت شناخته می شود؛ نه صرفاً به مثابه امتیاز فردی، بلکه به عنوان معیار سنجش رفتار دولت ها در نظام بین المللی حقوق بشر (Menne, 2013).

این تحولات نشان می دهد که تمایز سنتی میان حق فردی و قاعده عام در خصوص تشریفات در حال فرو ریختن است. در واقع، هرچه نقش عدالت انتقالی در حل و فصل منازعات پس از بحران پررنگ تر می شود، به همان اندازه نیز این اصل از سطح روابط فردی فراتر رفته و به سطحی از تعهدات بین الدولی و نظارت جهانی ارتقا یافته است.

در نتیجه، می توان گفت که در چشم اندازهای نوین حقوق بین الملل، اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت به طور فزاینده ای در حال تثبیت به عنوان یک «اصل حاکم تحول پذیر»^۲ است؛ اصلی که نقض آن، نه تنها وجدان فردی قربانیان، بلکه نظم جمعی بین المللی را نیز خدشه دار می سازد. چنین جایگاهی، ضرورت بازاندیشی در ماهیت و قلمرو تعهدات دولت ها نسبت به این اصل را بیش از پیش برجسته می سازد.

عدالت پساساختاری و بازتعریف نظم حقوقی

اصطلاح «عدالت پساساختاری»^۳ در این مقاله ناظر بر دورانی است که در آن نظام های حقوقی تازه تأسیس، از زیر آوار ساختارهای استبدادی، جنگ داخلی یا نظام های فروپاشیده بیرون آمده اند و در حال بازسازی اصول بنیادین نظم حقوقی جدید هستند (Teitel, 2000). در این فضا، «حاکمیت قانون» تنها به معنای وجود قوانین مدون یا نهادهای قضایی نیست؛ بلکه به بازتعریف رابطه دولت - جامعه - عدالت اشاره دارد (Rawls, 1971).

در چنین شرایطی، رعایت اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، آزمونی برای اراده نظام جدید در قطع ارتباط با شیوه های سرکوب گرای گذشته تلقی می شود. به تعبیر دیگر، «حاکمیت قانون» بدون رعایت اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، چیزی جز بازتولید اقتدارگرایی در پوشش قانون نخواهد بود (Dworkin, 1977).

با عبور از فروپاشی نظم پیشین، آنچه جوامع در حال گذار با آن مواجه اند، نه صرفاً خلا نهادهای رسمی، بلکه بحران مشروعیت و زوال سرمایه اجتماعی است (Minow, 1998). عدالت پساساختاری در این بافت، مفهومی فراتر از «اجرای عدالت کیفری» یا «اصلاح نهادها» است؛ بلکه فرآیندی چندلایه برای بازتعریف معنای قانون، بازسازی رابطه دولت و مردم، و احیای اعتماد ازدست رفته به سازوکارهای حل و فصل اختلاف است (Forrest, 2007).

برخلاف تلقی کلاسیک از عدالت که عمدتاً معطوف به نتیجه و صدور حکم است، عدالت در دوران پساساختار، به شدت فرآیندمحور، بینا فردی و دارای کارکردهای ترمیمی است. در این چارچوب، اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، نه تنها ابزار تضمین حقوق افراد، بلکه بُعد نمادین پررنگی نیز دارد: نمایانگر اراده نظم جدید برای عبور از منطق سرکوب، باز بودن به روی نقد،

³ Post-structural Justice

¹ Ordre public international

² Evolving governing principle

این ارتباط دوسویه به‌ویژه در وضعیت گذار از اهمیت مضاعفی برخوردار است؛ چرا که حاکمیت قانون در این مرحله صرفاً به‌معنای بازگشت به قواعد سابق یا تثبیت ساختارهای حقوقی نیست، بلکه فرآیندی برای بازتأسیس مشروعیت حقوقی و احیای اقتدار اخلاقی نظام حقوقی است. در این مسیر، اصل تشریفات نقشی همانند ستون فقرات ایفا می‌کند: اگر این اصل تضعیف شود، تمامی سازه‌های ادعایی حاکمیت قانون، در عمل به ابزاری نمایشی برای استمرار اقتدار پیشین بدل خواهند شد. بر همین اساس، حاکمیت قانون بدون اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، صرفاً قانونی‌نمایی است. نظام‌هایی که در دوران گذار صرفاً به تصویب قوانین جدید یا تشکیل نهادهای ظاهراً مستقل بسنده می‌کنند، اما از تضمین رویه‌های منصفانه و مشارکت‌محور غفلت می‌ورزند، در معرض اتهام «اقتدارگرایی قانونی‌شده» قرار می‌گیرند. این مسئله در تجربه‌هایی مانند عراق یا برخی کشورهای آمریکای لاتین به‌وضوح مشاهده شده است؛ جایی که قانون وجود دارد، اما مشروعیت نه.

از سوی دیگر، Rule of Law زمانی معنا و اثر پیدا می‌کند که خود تابع معیارهایی فراتر از صورت‌بندی‌های رسمی باشد. به تعبیر جوزف راز^۳، یکی از نظریه‌پردازان برجسته حاکمیت قانون، «حاکمیت قانون باید با اصول عدالت، انصاف و پاسخ‌گویی تلاقی کند، وگرنه به ابزاری برای تسلط بدل می‌شود.» از این منظر، تشریفات نه تنها ابزار تضمین Rule of Law است، بلکه نقطه اتصال آن با عدالت و کرامت انسانی به‌شمار می‌رود.

در نتیجه، می‌توان گفت در وضعیت گذار، نسبت میان این دو اصل، از نوع رابطه‌ی غایتی و ابزاری نیست، بلکه رابطه‌ی ساختاری و تفکیک‌ناپذیر است. حاکمیت قانون، در غیاب رعایت تشریفات عادلانه، به‌جای تضمین حقوق، به توجیه قدرت می‌انجامد؛ و اصل Due Process، بدون پشتوانه‌ی حقوقی و اجرایی Rule of

و وفاداری به فرآیندهای شفاف، پیش‌بینی‌پذیر و همدلانه است (Minow, 1998; Teitel, 2000).

نظریه‌پردازان عدالت انتقالی، از جمله راینر فورست^۱ و مارثا مین‌او^۲، بر این نکته تأکید کرده‌اند که در غیاب سازوکارهای آیینی منصفانه، حتی تلاش‌های نهادسازانه نیز با شکست مواجه می‌شوند؛ زیرا عدالت در این شرایط نه فقط باید انجام شود، بلکه باید در چشم مردم نیز عادلانه به نظر برسد^۳ (Forrest, 2007; Minow, 1998). در این معنا، هر گونه تخطی از فرآیندهای عادلانه، به معنای بازگشت به الگوهای اقتدارگرایانه ولو در ظاهری حقوقی است (Dworkin, 1977).

در نتیجه، در عدالت پس‌ساختاری، Due Process نه تنها معیاری برای ارزیابی رفتار دولت، بلکه بخشی از زبان جدید اعتمادسازی است. زبانی که به جامعه سیگنال می‌دهد که ساختار جدید، با روش‌های نظم‌پیشین تفاوت دارد و حق مردم برای شنیده‌شدن، پاسخ‌گرفتن و مشارکت در عدالت به رسمیت شناخته شده است (Menne, 2013). این امر به‌ویژه در جوامعی که حافظه جمعی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در آن‌ها زنده است، از اهمیت دوچندان برخوردار است (Minow, 1998).

نسبت اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت با اصل حاکمیت قانون در وضعیت گذار

رابطه میان تشریفات of Law و Rule of Law در دوران گذار، رابطه‌ای هم‌افزا و ساختاری است. اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، نه تنها ابزار اجرایی حاکمیت قانون، بلکه معیار و سنجه‌ای برای تشخیص مشروعیت و صداقت نظام سیاسی در گذار به نظم حقوقی جدید است. در واقع، حاکمیت قانون، زمانی واقعی و قابل اتکا و مشروع خواهد بود که بر بنیاد فرآیندهای عادلانه، برابر، شفاف و پاسخ‌گو استوار شده باشد.

³ Justice must not only be done, but be seen to be done.

⁴ Joseph Raz

¹ Rainer Forst

² Martha Minow

Law، به یک خواسته اخلاقی غیرالزام‌آور تقلیل می‌یابد. تنها با ادغام واقعی این دو اصل است که می‌توان به نظم جدید امیدوار بود که هم عادلانه است و هم پایدار.

در مجموع، در این بخش نشان داده شد که اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، صرفاً یک ابزار رویه‌ای در دادرسی کیفری یا اداری نیست، بلکه بنیانی است برای بازسازی مشروعیت حقوقی، عدالت اجتماعی و اعتماد عمومی در جوامع در حال گذار (تایتل، ۲۰۰۰؛ مین‌او، ۱۹۹۸). پیوند عمیق این اصل با مفهوم حاکمیت قانون، آن را به عنصری جدایی‌ناپذیر از عدالت انتقالی و بازتعریف نظم حقوقی پسااختاری تبدیل کرده است (دورکین، ۱۹۷۷؛ رالز، ۱۹۷۱). این اصل، با عبور از مرزهای صرف آیین دادرسی، به معیاری برای ارزیابی کیفیت ساختارهای حکمرانی تبدیل شده است؛ ساختارهایی که در پی آن‌اند تا مشروعیت خود را نه بر مبنای قدرت، بلکه بر اساس انصاف، شفافیت و مشارکت عمومی بنا کنند (فورست، ۲۰۰۷). در چنین فضایی، رعایت تشریفات نه فقط برای متهمان، بلکه برای قربانیان، نهادهای تازه‌تأسیس و حتی جامعه جهانی نشانه‌ای از صداقت نظم جدید در قطع پیوند با گذشته سرکوب‌گر است. (مین‌او، ۱۹۹۸؛ منز، ۲۰۱۳)

همچنین مشخص شد که بدون نهادهای بازسازی این اصل، هیچ سازوکار حقوقی یا نهادی نمی‌تواند از بحران مشروعیت در دوران پسابحران عبور کند. عدالت انتقالی بدون پشتوانه آیینی، به نمادگرایی تقلیل می‌یابد و ممکن است خود به عاملی برای تداوم بی‌اعتمادی و نارضایتی تبدیل شود. در مقابل، هر جا که این اصل رعایت شده، حتی در بسترهای دشوار و متعارض، امکان بازسازی تدریجی اعتماد عمومی، مشارکت اجتماعی و ثبات سیاسی فراهم آمده است (Franck, 1995; Minow, 1998).

در نهایت، این بخش تأکید کرد که اگرچه تشریفات ریشه در سنت‌های کهن عدالت دارد، اما در دوران گذار، چهره‌ای نوین،

چندبعدی و تحول‌پذیر یافته است. از این رو، نه تنها باید آن را به مثابه یک حق فردی محترم شمرد، بلکه باید آن را به عنوان یک اصل حاکم، در کانون سیاست‌گذاری‌های حقوقی و نهادسازی در جوامع در حال بازسازی قرار داد (Dworkin, 1977; Forrest, 2007). تنها در چنین صورتی است که می‌توان به استقرار حاکمیت قانون واقعی و تحقق عدالت پایدار در پسابحران امید داشت.

عدالت انتقالی و خطرات فرار از اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت

در این بخش می‌توان سه زیربخش مهم را دنبال کرد:

عدالت پسااختاری: از نمادگرایی عدالت تا نهادسازی عادلانه
عدالت پسااختاری برخلاف عدالت کیفری کلاسیک که عمدتاً متمرکز بر تعیین مسئولیت فردی و صدور حکم مجازات است، بر بازسازی روابط اجتماعی، احیای سرمایه اجتماعی، و تقویت حس تعلق جمعی در جوامع آسیب‌دیده از بحران تمرکز دارد (برنات، ۲۰۲۱؛ اریگان، ۲۰۲۲). در این معنا، اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت نه فقط یک الزام آیینی، بلکه به مثابه یک سازوکار اخلاقی، نمادین و حقوقی در بازتعریف رابطه‌ی دولت با شهروندان ایفای نقش می‌کند (Kaufman, 2020).

در این مرحله، دادرسی‌ها دیگر صرفاً ابزار رسیدگی کیفری نیستند، بلکه به فضایی برای شنیدن صدای قربانیان، آشکارسازی حقیقت و بازسازی گفت‌وگوهای اجتماعی تبدیل می‌شوند. در غیاب سازوکارهای آیینی منصفانه و مشارکتی، این فرآیندها نه تنها به تحقق عدالت منجر نمی‌شوند، بلکه ممکن است خود به منبعی برای بازتولید احساس بی‌عدالتی، انتقام‌جویی و خشونت ساختاری بدل گردند (Forrest, 2007; Hirsch, 2019).

تحول مفهومی عدالت پسااختاری مستلزم بازنگری در اهداف نهادهای قضایی، زبان حقوقی و طراحی فرآیندهای تصمیم‌گیری است. عدالت در این چشم‌انداز، شفاف، ترمیم‌گرا، و

بحران مشروعیت، گسترش حافظه تاریخی بی‌عدالتی، و تضعیف سرمایه اجتماعی مواجه خواهد شد (Bernath, 2021; O'Regan, 2022).

پژوهش‌های جدید در حوزه عدالت انتقالی نشان می‌دهند که مصالحه بدون پاسخ‌گویی، نه تنها مانع از بازتولید خشونت نیست، بلکه می‌تواند احساس بی‌عدالتی را تثبیت کرده و بستر ظهور چرخه‌های جدید از بی‌اعتمادی و گسست اجتماعی شود (Hirsch, 2019; Kaufman, 2020). از منظر اخلاقی و حقوقی، فقدان فرایندهای آیینی شفاف و پاسخ‌گو در چنین مصالحه‌هایی، نه نشانه‌ی گذار، بلکه امتداد الگوهای اقتدارگرایانه با زبان صلح است (Gray, 2020).

نمونه بارز این چالش، سیاست «فراموشی برای آشتی»^۱ در برخی کشورهاست که بدون احقاق حقوق قربانیان، صرفاً بر بستن پرونده‌ها تأکید دارد. نادیده گرفتن حق بر محاکمه عادلانه، برخلاف اصول حقوق بین‌الملل بشری است و می‌تواند موجب بازتولید نارضایتی‌های اجتماعی و تقویت روایت‌های مظلومیت شود. برای نمونه، موارد و مثال‌های زیر، ارائه می‌گردند:

اسپانیا پس از دوران فرانکو (۱۹۷۷) (Amnesty Law)

پس از مرگ ژنرال فرانکو، دولت دموکراتیک جدید برای تضمین گذار مسالمت‌آمیز، قانون عفو عمومی ۱۹۷۷ را تصویب کرد. بر اساس این قانون، تمامی جرایم سیاسی، از جمله جنایات دوران دیکتاتوری فرانکو، مشمول عفو شدند.

نقد اساسی که بر این قانون وارد شد، این بود که هیچ دادخواهی واقعی برای قربانیان شکنجه، اعدام‌های فراقضایی یا ناپدیدشدگان اجباری انجام نشد. تا امروز نیز، بازماندگان قربانیان خواستار لغو این عفو و آغاز رسیدگی کیفری هستند. کمیته حقوق بشر سازمان ملل این عفو را با الزامات ماده ۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ناسازگار دانسته است.

مشارکت‌محور است. در چنین ساختاری، اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت دیگر صرفاً یک استاندارد شکلی برای دادرسی نیست، بلکه نوعی زبان نمادین برای بازسازی اعتماد عمومی و بازتعریف مشروعیت حقوقی تلقی می‌شود (Gray, 2020; Menne, 2013). نهادهایی که بر پایه مشارکت عمومی و شفافیت طراحی شده‌اند، توانسته‌اند اعتماد از دست‌رفته را تا حدی بازسازی کنند. نمادهایی همچون اعتراف، طلب بخشش، یا جلسات حقیقت‌یابی، اگر در چارچوب آیین‌نامه‌های دقیق، مستقل و مشارکتی اجرا نشوند، به ژست‌هایی بی‌اثر یا حتی معکوس بدل می‌شوند (Kaufman, 2020; O'Regan, 2022). در مقابل، کشورهایی مانند آفریقای جنوبی و سیرالئون نشان داده‌اند که وقتی عدالت ترمیمی بر پایه‌ی اصل تشریفات عادلانه اجرا شده، توانسته است به آشتی ملی، کاهش خشونت و مشروعیت نظم جدید کمک کند (Bernath, 2021; Hirsch, 2019).

در نهایت، عدالت پس‌اساختاری بدون رعایت آیین‌های عادلانه همانند بنایی استوار بر ماسه‌های روان است. در جوامعی که حافظه جمعی آن‌ها هنوز از نقض حقوق بشر و فروپاشی مشروعیت رنج می‌برد، فقط ساختارهایی پایدار خواهند بود که بر بنیاد تشریفات به‌عنوان زبان مشترک اعتمادسازی و گفت‌وگو بنا شده باشند (Forrest, 2007; Gray, 2020).

نقد عفوهای عمومی و مصالحه‌های سیاسی بدون دادخواهی

در بسیاری از فرایندهای گذار، دولت‌ها برای ایجاد ثبات فوری یا جلوگیری از درگیری مجدد، به صدور عفوهای عمومی یا سازوکارهای مصالحه‌ی سیاسی روی می‌آورند که فاقد پیگیری قضایی روشن نسبت به مسئولان نقض حقوق بشر یا جرایم نظام‌مند هستند. هرچند این اقدامات ممکن است در کوتاه‌مدت از منظر مصلحت سیاسی یا ملاحظات امنیتی قابل دفاع به نظر برسند، اما در بلندمدت، عدم پیوند آن‌ها با سازوکارهای عدالت قضایی، با

¹ Politics of Forgive-and-Forget or Policy of Amnesia for the Sake of Reconciliation

شیلی پس از پینوشه (De Facto Amnesty via 1978) (Decree)

در دوره انتقال از دیکتاتوری آگوستو پینوشه به دموکراسی، شیلی تحت فشار نظامیان، فرمان عفو سال ۱۹۷۸ را حفظ کرد که بسیاری از جنایات دوران کودتا را شامل می‌شد. برای دهه‌ها، دستگاه قضایی از پیگیری جرایم شکنجه، قتل و ناپدیدسازی امتناع می‌ورزید. دادگاه بین‌المللی حقوق بشر آمریکا^۱ این سیاست را نقض حقوق بشر دانست.

آفریقای جنوبی: کمیسیون حقیقت و آشتی (Truth and Reconciliation Commission - TRC)

در ظاهر یک تجربه موفق در گذار مسالمت‌آمیز از آپارتاید، اما عفو مشروط بدون محاکمه کیفری برای بسیاری از عاملان نقض حقوق بشر، مورد انتقاد قرار گرفته است.

برخی از قربانیان، به‌ویژه خانواده‌های کشته‌شدگان، احساس می‌کردند که حق‌شان برای دیدن اجرای عدالت پایمال شده است. آنان استدلال می‌کردند که «حقیقت بدون عدالت» کافی نیست و این رویه صرفاً نوعی "مصالحه سیاسی بدون مسئولیت‌پذیری کیفری" بوده است.

موزامبیک (۱۹۹۲) (Peace Agreement)

در پی توافق صلح میان دولت و شورشیان RENAMO، عفو کلی برای تمامی جنایات جنگ داخلی صادر شد. هیچ دادگاه یا نهاد حقیقت‌یابی برای بررسی تجاوزهای فاحش به حقوق بشر تشکیل نشد. بازماندگان جنگ، از جمله قربانیان تجاوز جنسی، کودکان سربازان و خانواده‌های کشته‌شدگان، هرگز فرصتی برای طرح شکایت یا بازایی حیثیت نیافتند. حقوق‌دانان این وضعیت را

مصادق آشکار «عدالت نادیده‌گرفته‌شده به نام صلح» توصیف کرده‌اند.

در تمامی نمونه‌های بالا، مصالحه‌های سیاسی یا عفوهای عمومی بدون پیگیری عدالت کیفری، گرچه ممکن است گذار سیاسی را تسهیل کرده باشند، اما در درازمدت موجب "تضعیف مشروعیت حقوقی، افزایش احساس بی‌عدالتی و تقویت چرخه رنج قربانیان" شده‌اند.

دادگاه‌های ویژه و موقت: ضرورت توازن میان کارآمدی و مشروعیت

یکی از ابزارهای متداول در عدالت انتقالی، تأسیس دادگاه‌های ویژه یا موقت برای رسیدگی به جنایات گذشته است. این دادگاه‌ها، به دلیل شرایط استثنایی، معمولاً با چالش‌هایی در زمینه استقلال قضایی، رعایت حقوق متهمان و امکان نظارت مواجه هستند.

بررسی‌هایی چون دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق و دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا و دادگاه ویژه سیرالئون^۲ و نیز دادگاه‌های عراق پس از صدام حسین، نشان می‌دهد که هرچا اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در طراحی و اجرای این دادگاه‌ها نادیده گرفته شده، اعتماد عمومی کاهش یافته و انتقادات گسترده‌ای نسبت به «عدالت پیروزمندان» یا «نمایشی» بودن این سازوکارها شکل گرفته است. در مقابل، هرگاه این اصل رعایت شده، حتی در صورت صدور احکام سنگین، افکار عمومی همراهی بیشتری با روند قضایی داشته است.

مطالعه تطبیقی-مصادیقی

تحلیل نقش اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در فرآیندهای عدالت انتقالی در کشورهای منتخب

دادگاه کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق (International Criminal Tribunal for the former Yugoslavia) و دادگاه کیفری بین‌المللی برای رواندا (International Criminal Tribunal for Rwanda) و دادگاه ویژه سیرالئون (Special Court for Sierra Leone)

^۱ Corte Interamericana de Derechos Humanos (IACtHR)
^۲ در ادبیات عدالت کیفری بین‌المللی، سه دادگاه مهم ویژه یا موقت (Ad hoc Tribunals) وجود دارند که اغلب در کنار هم نام برده می‌شوند، به‌ویژه در زمینه عدالت انتقالی و دادگاه‌های بعد از درگیری‌های مسلحانه:

این کشور بر پایه اعطای عفو مشروط به مرتکبان، در ازای اعتراف علنی و کامل به جرایم، طراحی شد (Bernath, 2021; Hirsch, 2019).

در این مدل، هرچند دادرسی کیفری کلاسیک انجام نشد، اما اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در قالب آیین‌نامه‌های دقیق، فرایندهای شفاف، فرصت پاسخگویی متقابل، و ثبت عمومی شهادت‌ها رعایت شد (Kaufman, 2020; O'Regan, 2022). این باعث شد علی‌رغم نقدهای جدی به عدم مجازات بسیاری از عاملان، ساختار کمیسیون مشروعیت نسبی بیابد و نقش مهمی در تثبیت نظم جدید و کاهش تنش‌های نژادی ایفا کند (Gray, 2020).

۳-۴- عراق: دادگاه عالی عراق و محاکمه صدام حسین

دادگاه عالی عراق که پس از سقوط رژیم بعث و با حمایت ایالات متحده تشکیل شد، مسئولیت رسیدگی به جنایات دوران صدام را برعهده گرفت. این دادگاه با انتقادات متعددی از سوی نهادهای بین‌المللی حقوق بشری مواجه شد (Bernath, 2021).

روند محاکمه صدام حسین، گرچه از نظر سیاسی برای تثبیت دولت جدید اهمیت داشت، اما از منظر تشریفات با نقایصی جدی همراه بود: اعمال فشار سیاسی، تغییر مکرر قضات، عدم امکان دفاع کافی و فضای امنیتی شدید، مشروعیت قضایی دادگاه را زیر سؤال برد (Kaufman, 2020; O'Regan, 2022).

نتیجه، به‌رغم صدور حکم و اجرای آن، ایجاد احساس عدالت ناقص و تقویت روایت‌هایی از «عدالت انتقامی»^۳ بود که همچنان در حافظه تاریخی گروه‌هایی از جامعه عراق باقی مانده است (Gray, 2020; Hirsch, 2019).

یوگسلاوی سابق: دادگاه بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی

این دادگاه که با قطعنامه شورای امنیت تأسیس شد، از نظر ساختاری شباهت زیادی به دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا

در این بخش، چهار تجربه‌ی مهم از جوامع در حال گذار بررسی می‌شوند که هرکدام، مدل یا چالشی متفاوت در ارتباط با رعایت یا نقض اصل تشریفات ارائه می‌دهند. هدف آن است که نشان داده شود چگونه رعایت یا نادیده‌انگاشتن این اصل، تأثیر مستقیم بر مشروعیت نظم نوین، کارآمدی عدالت و میزان اعتماد عمومی داشته است.

رواندا: دادگاه‌های گاکاکا و دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا (ICTR)

پس از نسل‌کشی سال ۱۹۹۴ در رواندا، جامعه بین‌المللی و دولت جدید این کشور دو مسیر قضایی متفاوت را در پیش گرفتند: دادگاه‌های مردمی گاکاکا (Gacaca) و دادگاه بین‌المللی کیفری برای رواندا (ICTR).

دادگاه‌های گاکاکا که در سطح محلی و بدون حضور وکلای حرفه‌ای برگزار می‌شدند، هدفشان تسریع در محاکمه و مشارکت مردمی بود. اما این مدل، با وجود برخی مزایا، به دلیل نقض گسترده اصل تشریفات چون حق دفاع، استقلال قضایی، و استانداردهای دادرسی عادلانه، با انتقاداتی روبه‌رو شد. قربانیان بسیاری، روند محاکمه را ناکافی و شتاب‌زده دانستند و برخی از متهمان نیز از عدم امکان دفاع واقعی شکایت داشتند (Hirsch, 2019).

در مقابل، ICTR که در چارچوب سازمان ملل تشکیل شد، در رعایت اصول تشریفات تلاش بیشتری داشت، از جمله حق وکیل، تجدیدنظرخواهی، و استقلال قضایی. هرچند که این دادگاه نیز از منظر بوروکراسی، هزینه و تأخیر زمانی با مشکلاتی مواجه بود، اما به لحاظ مشروعیت حقوقی، اعتبار بالاتری کسب کرد (Bernath, 2021).

آفریقای جنوبی: کمیسیون حقیقت و آشتی (TRC)^۱

تجربه آفریقای جنوبی یکی از بارزترین نمونه‌های «عدالت ترمیمی»^۲ با محوریت «آشتی ملی» است. کمیسیون حقیقت و آشتی

³ Retributive Justice

¹ Truth and Reconciliation Commission – TRC

² Restorative Justice

بی‌ثباتی بوده است (مانند عراق یا گاکاکای رواندا) (Gray, 2019; Hirsch, 2020)

این واقعیت که گذار سیاسی یا حقوقی به‌تنهایی ضامن برقراری عدالت و ثبات نیست، ما را به درکی ژرف‌تر از نقش فرآیندها و نه صرفاً نتایج در نظم حقوقی جدید می‌رساند. رعایت اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، به نوعی آزمون وفاداری نظم نوین به ارزش‌هایی است که مدعی احیای آن‌هاست: انصاف، برابری، کرامت انسانی و حق شنیده شدن. بدون این وفاداری، حتی پیشرفته‌ترین سازوکارهای قانونی نیز در چشم مردم فاقد اعتبار خواهند بود و خاطره نظم پیشین، ولو مستبد، ممکن است در ذهن بخشی از جامعه مشروع‌تر جلوه کند (Forrest, 2007; Menne, 2013). نکته مهم در این میان آن است که تشریفات نه فقط در لحظه دادرسی، بلکه از نقطه آغاز طراحی سیاست‌ها تا اجرای آن‌ها باید حضور داشته باشد. اگر فرآیند تدوین قوانین، انتخاب قضات، تعیین صلاحیت نهادها و تنظیم برنامه‌های آشتی، فاقد شفافیت، مشارکت و پاسخ‌گویی باشند، عملاً عدالت انتقالی به روندی از بالا به پایین تبدیل خواهد شد و خطر بازتولید سلسله‌مراتب‌های اقتدارگرایی پیشین را در خود خواهد داشت (Gray, 2020; O'Regan, 2022).

افزون بر این، مشروعیت حاصل از رعایت این اصل، نه فقط در داخل، بلکه در سطح بین‌المللی نیز اهمیت دارد. جامعه جهانی به‌ویژه نهادهای حقوق بشری، به دقت روندهای انتقالی را زیر نظر دارند و میزان تعهد نظام جدید به اصول تشریفات را به‌مثابه شاخصی برای اعتبار تعاملات بین‌المللی آن ارزیابی می‌کنند (Bernath, 2021; Kaufman, 2020). در جهانی که مشروعیت حقوقی به‌تدریج جای مشروعیت صرفاً سیاسی را می‌گیرد، رعایت تشریفات قانونی و عادلانه، نوعی زبان مشترک برای ورود به نظام بین‌المللی مبتنی بر حقوق بشر محسوب می‌شود.

داشت و بسیاری از چهره‌های سیاسی و نظامی درگیر در جنگ‌های بالکان را مورد محاکمه قرار داد (Kaufman, 2020). برخلاف دادگاه‌های داخلی یا موقت، دیوان بین‌المللی کیفری برای یوگسلاوی به‌طور نسبی موفق شد توازنی میان کارآمدی و رعایت تشریفات برقرار کند. از جمله دسترسی به وکلای مستقل، امکان تجدیدنظر، ترجمه همزمان، و بررسی دقیق شواهد (Hirsch, 2019; O'Regan, 2022). البته در مواردی، منتقدان نسبت به تأخیر زیاد در رسیدگی و احساس «دخالت خارجی» هشدار دادند (Bernath, 2021; Gray, 2020) اما به‌صورت کلی، رعایت اصول آیینی در روند این دادگاه، مشروعیت بین‌المللی آن را تقویت کرد و الگوی مؤثری برای عدالت کیفری بین‌المللی در دوران گذار محسوب می‌شود (Kaufman, 2020).

نقش اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در بازسازی مشروعیت، اعتماد عمومی و نظم پسااستواری

تحلیل تجارب تطبیقی نشان داد که صرف گذار از وضعیت استبدادی یا بحران‌آلود به معنای تضمین عدالت نیست. مشروعیت ساختار حقوقی نوین زمانی حاصل می‌شود که فرآیندهای حقوقی آن، متکی بر اصول بنیادینی چون تشریفات باشد (Bernath, 2021; O'Regan, 2022). این اصل، نه تنها ابزار فنی برای رسیدگی عادلانه است، بلکه معیار سنجش صداقت نظام سیاسی در برخورد با گذشته و تعهد به حقوق بشر در آینده نیز هست (Kaufman, 2020).

در نظام‌هایی که رعایت این اصل در طراحی نهادها، روندهای قضایی و سیاست‌گذاری‌های عدالت انتقالی مدنظر قرار گرفته، نتایج مثبت‌تری از حیث بازسازی مشروعیت، کاهش تنش‌های اجتماعی، و احیای اعتماد عمومی حاصل شده است (مانند آفریقای جنوبی و دیوان بین‌المللی دادگستری برای یوگسلاوی). در مقابل، هر جا که این اصل نادیده گرفته شده، مشروعیت فرآیندها با چالش جدی مواجه شده و در برخی موارد حتی زمینه‌ساز بازگشت

- و از سوی دیگر، با تضمین شفافیت، انصاف و امکان پاسخگویی، فرآیند رسیدگی را برای جامعه قابل باور می‌سازد (Ghazizadeh, 2011; Gray, 2020).

مردمی که دادگاه‌ها را عادلانه می‌دانند، کمتر به انتقام‌جویی یا عدالت فردی روی می‌آورند و بیشتر به نظام حقوقی اعتماد می‌کنند (Kaufman, 2020).

با این حال، اعتماد عمومی تنها از طریق صدور احکام منصفانه بازسازی نمی‌شود، بلکه نیازمند شکل‌گیری «فرهنگ عدالت» در سطح عمومی است. این فرهنگ زمانی پدید می‌آید که مردم احساس کنند حقوق آن‌ها نه به صورت تبعیض‌آمیز، بلکه به شکل برابر و بدون ملاحظات سیاسی یا قومی رعایت می‌شود. اصل تشریفات در این مسیر به عنوان سکوی مفهومی و اجرایی، بستری فراهم می‌کند که در آن، مشارکت عمومی، آموزش حقوقی شهروندان و شفافیت نهادی در کنار یکدیگر، بازسازی تدریجی اعتماد را ممکن می‌سازند (Forrest, 2007; Menne, 2013).

از منظر روان‌شناختی نیز، رعایت فرآیندهای آیینی عادلانه نوعی «مرهم جمعی» بر زخم‌های تاریخی محسوب می‌شود. قربانیان، زمانی که می‌بینند حتی عاملان نقض حقوق بشر از محاکمه‌ای عادلانه برخوردارند، با جامعه‌ای مواجه می‌شوند که به اصول انسانی پایبند است و نه به انتقام (Hirsch, 2019; O'Regan, 2022).

این تجربه‌ی جمعی می‌تواند به جای خشم فروخورده، زمینه‌ساز همدلی، آشتی و امید به آینده شود. افزون بر آن، نهادهایی که فرآیندهای قضایی را مطابق با استانداردهای آیینی اجرا می‌کنند، خود نیز در معرض اصلاح و پاسخ‌گویی قرار می‌گیرند. این پویایی درونی به نوبه خود، از شکل‌گیری ساختارهای فاسد و خودکامه در دل نظام نوپا جلوگیری می‌کند. به عبارت دیگر، عدالت آیینی نه فقط ابزاری برای مدیریت گذشته، بلکه ضامن سلامت نهادهای آینده نیز هست (Gray, 2020).

در مقابل، نقض این اصل حتی به بهانه‌های "مصلحت سیاسی"، "ضرورت گذار سریع" یا "حفظ امنیت ملی"، پیامدهای معکوسی در پی خواهد داشت. بی‌توجهی به سازوکارهای آیینی منصفانه، نه فقط به کاهش اعتماد عمومی و فرسایش سرمایه اجتماعی می‌انجامد، بلکه در مواردی منجر به فعال شدن حافظه تاریخی ظلم، و در نتیجه، احیای مجدد احساسات انتقام‌جویانه و خشونت‌بار در میان قربانیان می‌شود (Amnesty International, 2005; Hirsch, 2019). چنین وضعیتی در نهایت نظم نوپای حقوقی را با نوعی بی‌ثباتی درونی روبه‌رو می‌کند که نه با زور و نه با تبلیغ قابل مهار نیست.

در نتیجه، می‌توان گفت که تشریفات نه یک تجمل حقوقی، بلکه یک بنیان تمدنی در دوران گذار است. در فضایی که مشروعیت از طریق صداقت در فرآیند و عدالت در رفتار شکل می‌گیرد، رعایت این اصل نه تنها نشانه احترام به فرد، بلکه نشانه احترام به جمع و تلاش برای ساختن نظم است که برای همه قابل دفاع باشد. به بیان دیگر، هر جامعه‌ای که در آستانه گذار قرار می‌گیرد، ناگزیر است این پرسش را از خود بپرسد:

آیا ما صرفاً نظم جدید می‌سازیم یا در تلاشیم که نظم عادلانه، انسانی و پایدار بنا کنیم؟

بازسازی اعتماد عمومی از طریق عدالت آیینی

یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌های دوران استبداد یا جنگ داخلی، زوال اعتماد مردم به نهادهای رسمی، از جمله نظام قضایی است. بدون ترمیم این رابطه، هیچ نظم پایداری شکل نخواهد گرفت (O'Regan, 2022; Piryaee, 2018). اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت، در این میان، نقشی دوگانه ایفا می‌کند:

- از یک سو، با تضمین حقوق اساسی متهمان، مانع بازتولید سرکوب قضایی می‌شود؛

در نهایت، می‌توان گفت بازسازی اعتماد عمومی از طریق رعایت تشریفات عادلانه، مهم‌ترین شاخص مشروعیت و کارآمدی هر نظم حقوقی پساجریان است. نظم‌ی که در آن مردم به دادگاه‌هایش، قوانینش و روندهای اجرایی‌اش اعتماد کنند، تنها نظم‌ی است که می‌تواند در برابر بحران‌های آتی دوام بیاورد و نیازی به اعمال قهر یا کنترل‌های شدید نداشته باشد. در چنین نظم‌ی، اعتماد جایگزین ترس، و احترام جایگزین اطاعت کورکورانه خواهد شد (Kaufman, 2020).

۳-۵- نقش تشریفات در مهندسی حقوقی نظم پسا ساختاری

فراتر از دادگاه‌ها، اصل تشریفات می‌تواند به مثابه یک «ابزار طراحی نظم نوین» عمل کند. نظام‌های حقوقی در حال گذار باید در تدوین قوانین جدید، بازسازی نهادهای اجرایی، و تنظیم سیاست‌های عمومی، به اصول این قاعده وفادار بمانند (Kaufman, 2020; Menne, 2013):

- در قانون‌گذاری، از طریق دموکراتیک‌سازی فرآیند تصویب قوانین و مشارکت ذی‌نفعان؛
- در سیاست‌گذاری کیفری، با تدوین قوانین عادلانه و قابل پیش‌بینی برای برخورد با جرایم گذشته؛
- در نهادسازی، با طراحی دادگاه‌ها و کمیسیون‌هایی که از استقلال و بی‌طرفی واقعی برخوردار باشند (Gray, 2020).

چنین نهادینه‌سازی‌ای نه فقط جنبه حقوقی، بلکه بُعد نمادین دارد: نشان‌دهنده اراده نظام جدید برای قطع با گذشته‌ی سرکوبگر و حرکت به سوی عدالت است (Bernath, 2021; Forrest, 2007).

کارکرد طراحی‌گرایانه‌ی تشریفات در نظم پسا ساختاری، تنها به تدوین آیین دادرسی محدود نمی‌شود، بلکه در قلب باز مهندسی مفهوم «قدرت عمومی» قرار می‌گیرد. در جوامعی که تجربه‌ی سرکوب، تبعیض یا فروپاشی نهادی را از سر گذرانده‌اند، بازسازی

قدرت باید با بازتعریف مسئولیت همراه باشد. اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در این معنا، ابزار نظارت افقی بر اعمال قدرت است؛ ابزاری که فرآیند تصمیم‌سازی را شفاف، قابل اعتراض و مسئولیت‌پذیر می‌سازد (O'Regan, 2022). افزون بر آن، نهادهای تقنینی نیز باید از منطق اقتدارگرایی تولید قانون فاصله بگیرند. مجالس مقننه در وضعیت گذار اگر همچنان در چارچوب‌های انحصاری، غیر پاسخ‌گو و فاقد ارتباط با جامعه مدنی عمل کنند، حاصل آن بازتولید همان نظم گذشته در ظاهری متفاوت خواهد بود. در مقابل، اگر اصل لزوم رعایت تشریفات و عدالت در فرآیند قانون‌گذاری - شامل مشورت عمومی، شفافیت جلسات و حق اعتراض ذی‌نفعان - رعایت شود، امکان ظهور یک حقوق عمومی مشارکتی و مبتنی بر اجماع فراهم می‌شود (Bernath, 2021).

از سوی دیگر، بازسازی نظام کیفری بدون توجه به تشریفات، خطر تکرار سرکوب را در بستر قانون به همراه دارد. بدون پیش‌بینی‌پذیری، اصل قانونی بودن جرم و مجازات، و تضمین دادرسی منصفانه، ابزار کیفری به ابزاری برای تسویه حساب‌های سیاسی تبدیل خواهد شد. در حالی که رعایت این اصل می‌تواند به سیاست‌گذاری کیفری معنا و جهت دهد؛ نه بر مبنای انتقام، بلکه در مسیر عدالت ترمیمی و بازگشت اجتماعی (Hirsch, 2019; Kaufman, 2020).

نهایتاً، نهادینه‌سازی تشریفات در ساختارهای اداری، امنیتی و اجرایی نیز امری اجتناب‌ناپذیر است. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که بزرگ‌ترین موانع تحقق عدالت، نه در قوانین، بلکه در عملکرد نهادهای دولتی است. اگر این نهادها از سازوکارهای پاسخ‌گویی، شفافیت و عدالت رویه‌ای برخوردار نباشند، حتی بهترین قوانین نیز به صورت تبعیض‌آمیز و خودسرانه اجرا خواهند شد (Freitas, 2021). بنابراین، طراحی

سیستماتیک نهادهایی که خود را مقید به تشریفات بدانند، گامی بنیادین در تحقق عدالت ساختاری و پایدار است.

در چنین تصویری، اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت به یک «معماری حقوقی» بدل می‌شود؛ معماری‌ای که اجزای آن عبارت‌اند از: شفافیت در تصمیم‌گیری، مشارکت در فرآیند، قابلیت اعتراض و احترام به کرامت انسانی. این معماری است که می‌تواند از دل ویرانه‌های نظم پیشین، آینده‌ای مبتنی بر عدالت، اعتماد و ثبات بسازد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر نشان داد که اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت نه تنها شرط عدالت شکلی، بلکه پیش‌نیاز عدالت ماهوی، مشروعیت حقوقی و بازسازی اعتماد عمومی در جوامع در حال گذار است. این اصل، در بستر عدالت انتقالی و نظم پس‌ساختاری، نقش معیاری دارد برای سنجش صداقت و انصاف ساختارهای نوپا، و تعیین‌کننده‌ای برای جایگاه آن‌ها در نظم بین‌المللی مبتنی بر حقوق بشر. بررسی تطبیقی کشورهای چون رواندا، آفریقای جنوبی، عراق و یوگسلاوی سابق نشان داد که نادیده گرفتن این اصل می‌تواند به تضعیف مشروعیت نظم نوین، استمرار بی‌عدالتی، و بازتولید خشونت بینجامد، در حالی که رعایت آن، هرچند با چالش‌هایی همراه است، زمینه‌ساز تحقق آشتی، حقیقت‌یابی و گذار به حاکمیت قانون خواهد بود.

این پژوهش همچنین نشان داد که رعایت اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در جوامع در حال گذار، صرفاً یک اقدام اخلاقی یا نمادین نیست، بلکه ضرورتی حقوقی و ساختاری برای جلوگیری از بازتولید چرخه‌های سرکوب و بی‌ثباتی است. این اصل، در موقعیت‌هایی که مشروعیت سنتی فرو ریخته و نهادهای رسمی در معرض بی‌اعتمادی گسترده قرار دارند، به یکی از معدود ابزارهای در دسترس برای بازسازی سرمایه نمادین دولت و احیای رابطه دولت - جامعه بدل می‌شود.

در عین حال، یافته‌ها تأکید کردند که این اصل باید در تمامی مراحل گذار حضوری فعال داشته باشد: از تدوین قوانین و ایجاد نهادهای جدید گرفته تا اجرای عدالت کیفری، طراحی کمیسیون‌های حقیقت‌یاب و حتی در سیاست‌های جبرانی و آشتی. هرگونه حذف یا تضعیف این اصل در هر یک از این مراحل، موجب گسست در فرآیند گذار و تضعیف یکپارچگی عدالت انتقالی خواهد شد. همچنین باید توجه داشت که تشریفات در بافت گذار، فقط یک حق فردی نیست، بلکه نوعی معیار بیناذهنی برای قضاوت اجتماعی درباره اعتبار نظم نوین است. شهروندان در جوامع در حال گذار، دیگر تنها خواستار نتیجه نیستند، بلکه خواستار فرآیندهای عادلانه‌ای هستند که در آن‌ها شنیده شوند، مشارکت داشته باشند و بتوانند قدرت را به چالش بکشند. این بعد مشارکتی، تشریفات را به رکن دموکراسی انتقالی و نه صرفاً به اصل دادرسی منصفانه محدود می‌کند.

بنابراین، می‌توان گفت اگر عدالت، مشروعیت و حاکمیت قانون ستون‌های اصلی یک جامعه متعادل باشند، رعایت تشریفات عادلانه، پی‌ریزی این ستون‌هاست. بدون آن، هر تلاشی برای اصلاح سیاسی یا حقوقی، در بهترین حالت ناپایدار، و در بدترین حالت مقدمه‌ای برای فروپاشی مجدد خواهد بود. برای کارآمدسازی و نهادینه‌سازی اصل لزوم رعایت تشریفات قانون و عدالت در جوامع در حال گذار، پیشنهادی زیر ارائه می‌شود:

۱. شناسایی رسمی تشریفات به عنوان اصل بنیادین و

الزام‌آور (erga omnes) در اسناد سازمان‌های

بین‌المللی: تدوین قطعنامه‌های تفسیری یا الزام‌آور از

سوی شورای حقوق بشر، مجمع عمومی سازمان ملل یا

نهادهای منطقه‌ای که بر لزوم رعایت این اصل در دوران

گذار تأکید کنند.

نظرات نهادهای قضایی بین‌المللی که این اصل را نه صرفاً یک حق فردی بلکه یک الزام عام بدانند.

۵. گنجاندن الزامات مربوط به تشریفات در تفسیرهای نهادهای حقوق بشری از مواد معاهدات: برای نمونه، تفاسیر تفصیلی از میثاق حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون‌های حقوق بشری که این اصل را در همه مراحل گذار الزام‌آور تلقی کنند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Introduction

The evolution of transitional justice mechanisms in post-authoritarian and post-conflict societies has consistently highlighted the necessity of foundational legal norms that can effectively bridge the gap between ruptured political structures and aspirations for democratic governance. Among these, the principle of due process of law has transcended its conventional role as a procedural safeguard to become a cornerstone for assessing the legitimacy of emerging legal systems. Due process, with its roots in natural law and procedural fairness, operates today not only within courtrooms but as a substantive norm that determines whether transitional regimes can claim genuine legal and moral authority. Theoretical developments advanced by Rawls, Dworkin, and Franck emphasize that fair procedures are not merely a formal requirement but the very essence of legal legitimacy in societies transitioning from repression, civil war, or systemic institutional collapse (Dworkin, 1977;

۲. طراحی سازوکارهای نظارتی برای ارزیابی فرآیندهای

عدالت انتقالی از حیث رعایت تشریفات عادلانه:

ایجاد نهادهای بین‌المللی یا منطقه‌ای برای پایش فرآیندهای دادرسی، کمیسیون‌های حقیقت و عفو در کشورهایی که در حال گذار هستند.

۳. اصلاح رویه‌های اجرایی مانند سیاست‌های عفو،

فهرست‌گذاری افراد یا مداخلات سیاسی در

چارچوب این اصل: تدوین استانداردهای حقوقی

مشخص برای اینکه حتی سیاست‌های مبتنی بر مصلحت

سیاسی نیز از چارچوب عدالت آیینی خارج نشوند.

۴. تقویت دکترین حقوقی در حقوق بین‌الملل برای

ارتقاء تشریفات به مثابه معیار سنجش مشروعیت

جهانی: تشویق به نگارش دکترین‌ها، نظرات مشورتی و

Franck, 1995; Rawls, 1971). When due process is dismissed in favor of political expediency or security-driven exceptionality, as Teitel warns, transitional justice loses its transformative potential and risks reproducing past injustices under a new legal guise (Teitel, 2000). This research explores how the commitment to due process functions as both a moral compass and operational standard in guiding post-structural justice, especially in contexts where legal norms are being reconstituted in response to historical trauma and fractured state authority.

Through a comparative analysis of four pivotal case studies—Rwanda, South Africa, Iraq, and the former Yugoslavia—this study demonstrates the vital link between the observance of due process and the credibility of transitional justice efforts. In Rwanda, for instance, the dual mechanisms of the Gacaca courts and the International Criminal Tribunal for Rwanda (ICTR) illustrate the tensions between speed, local ownership, and procedural fairness. While the Gacaca system emphasized community-based justice, its

disregard for procedural norms such as legal representation and judicial independence undermined its legitimacy and alienated segments of both victims and accused (Hirsch, 2019). In contrast, the ICTR, despite criticisms related to efficiency and cost, was better able to uphold due process standards, earning broader international and domestic trust (Bernath, 2021). Similar dynamics played out in Iraq, where the Special Tribunal's failure to ensure judicial independence and the impartiality of Saddam Hussein's trial delegitimized the very notion of justice for many Iraqis (Kaufman, 2020; O'Regan, 2022). Conversely, South Africa's Truth and Reconciliation Commission (TRC), though imperfect, built legitimacy through transparent procedures, inclusive hearings, and public access to information, even as it refrained from traditional criminal trials (Gray, 2020). The Yugoslav tribunal further illustrates how rigorous adherence to due process in international contexts can help establish accountability while maintaining moral and legal authority, even amid geopolitical complexity (Kaufman, 2020). These diverse examples underline that where due process is embedded in transitional justice design, even imperfect systems can secure a degree of legitimacy; where it is lacking, the specter of victor's justice or institutional distrust looms large.

At a conceptual level, this article reframes due process not simply as an individual legal entitlement but as a structural norm within post-structural justice frameworks. In transitional settings, the demand for justice is multifaceted: it seeks retribution, restoration, truth-telling, and systemic transformation. Due process, in this expanded sense, enables transitional societies to balance these demands while maintaining institutional credibility and legal coherence. It functions as a performative commitment—visible in procedures, transparent in action, and

responsive to plural claims for justice. As such, due process acts as a symbolic and procedural break from the arbitrary practices of the past, offering a pathway for new regimes to earn public trust and international legitimacy. This is particularly critical in societies where state crimes were committed through seemingly legal means, and where restoring legal faith requires more than just new statutes—it requires demonstrable procedural integrity (Forrest, 2007; Minow, 1998). The ability of transitional institutions to reflect participatory, fair, and predictable procedures determines not only the quality of justice rendered but also the kind of political order that emerges. Without due process, transitional justice risks becoming an elite-driven performance, vulnerable to public skepticism and re-politicization of legal institutions (Gray, 2020; Kaufman, 2020).

The article also examines how the international legal order increasingly regards due process as a principle with erga omnes implications—an obligation owed universally irrespective of treaty commitments. Human rights jurisprudence, particularly by the European Court of Human Rights and the Inter-American Court of Human Rights, has entrenched due process as a non-derogable standard in the administration of justice, even under exceptional circumstances. In cases such as *Golder v. United Kingdom* and *Öcalan v. Turkey*, courts have articulated a robust interpretation of due process that underscores its indispensability for any government claiming democratic legitimacy (Alston, 2005). Similarly, advisory opinions and interpretive statements by UN Human Rights Committees reaffirm due process as an element of jus cogens norms—thereby making it a structural test for lawful governance. As such, transitional justice mechanisms that neglect due process face not only domestic challenges but also risk censure or rejection in the global human rights arena. This internationalization

of due process contributes to a normative convergence whereby domestic transitions are measured against universal standards of fairness, transparency, and judicial independence (Menne, 2013; Tomuschat, 2008). In doing so, it helps prevent the misuse of transitional justice as a tool of political consolidation under the guise of legality.

In terms of operationalizing due process in transitional justice, the article proposes a framework that integrates legal reform, institutional redesign, and normative reorientation. Legal reform involves codifying due process guarantees into domestic laws governing truth commissions, special tribunals, and reparation programs. Institutional redesign focuses on establishing independent judicial bodies with secure tenure, professionalized legal staff, and mechanisms for public accountability. Normative reorientation requires promoting a legal culture that views due process not as an administrative hurdle but as a substantive ethical commitment to fairness and inclusion. For instance, South Africa's TRC institutionalized transparency and inclusiveness, enabling it to bridge divides despite lacking retributive prosecutions. By contrast, Iraq's failure to insulate its tribunal from political interference eroded public trust and reinforced sectarian narratives (Hirsch, 2019; O'Regan, 2022). Moreover, this article warns against the dangers of politically motivated amnesties and expedited justice that sacrifice procedural integrity. The cases of Spain, Chile, and Mozambique highlight how such compromises, though seemingly pragmatic, entrench injustice and hinder long-term reconciliation (Bernath, 2021; Kaufman, 2020). The lesson is clear: sustainable peace and justice are inseparable from the institutionalization of due process.

In sum, this article underscores that the rule of law in transitional societies cannot be reconstructed solely through normative

declarations or legislative change; it must be built on procedural foundations that embody fairness, transparency, and public participation. The principle of due process, when operationalized across all stages of transitional justice—from investigation to adjudication, from truth-telling to reparations—acts as the connective tissue between legal authority and societal legitimacy. It enables both victims and perpetrators to participate in a system that honors dignity and upholds accountability. By critically analyzing how transitional societies have navigated the dilemmas of justice and legal transformation, the article reveals that due process is not just a legal necessity but a civilizational imperative in the aftermath of structural rupture. Its institutionalization is essential not only for legal coherence but also for rebuilding public confidence and constructing a post-authoritarian order rooted in trust, accountability, and ethical governance. Only by embedding this principle deeply into legal and political frameworks can transitional societies hope to construct justice systems that are not merely legal but also just.

References

- Alston, P. (2005). *The transformation of human rights in the jurisprudence of the European Court of Human Rights*. NYU Press.
- Amnesty International. (2005). Iraq: Fair trial guarantees lacking at the Special Tribunal.
- Bernath, J. (2021). Transitional justice and the governance of postwar legitimacy: Rethinking the justice-peace nexus. *Oxford Journal of Legal Studies*, 41(3), 555-582.
- Dworkin, R. (1977). *Empire of Law*. Ney Publishing.
- Forrest, R. (2007). *The Right to Justification: Elements of a Constructivist Theory of Justice*. Columbia University Press.
- Franck, T. M. (1995). *Fairness in International Law and Institutions*. Oxford University Press.
- Freitas, P. (2021). Institutional design and public trust in fragile states. *Cambridge Journal of Law and Policy*, 26(2), 211-230.
- Ghazizadeh, A. (2011). A comparative study of the right to a fair trial in international documents and Iranian domestic law. *Journal of Public Law Research*, 14(3), 45-76.

- Gray, P. (2020). Due process as social reconstruction: A comparative view of post-structural justice. *Transitional Justice Review*, 7(1), 22-49.
- Hirsch, F. (2019). Law's language and social repair: Reflections on reconciliation tribunals in Sierra Leone and Rwanda. *Law & Society Review*, 53(1), 91-120.
- Kaufman, Z. (2020). The rule of law in transitional justice: Due process as legitimacy. *Journal of Human Rights Practice*, 12(2), 210-233.
- Menne, D. (2013). *Human Rights Treaty Bodies and Due Process*. Cambridge University Press.
- Minow, M. (1998). *Between Vengeance and Forgiveness: Facing History after Genocide and Mass Violence*. Beacon Press.
- O'Regan, M. (2022). Fair trial and public trust in post-authoritarian societies. *International Journal of Transitional Justice*, 16(1), 44-67.
- Piryaei, M. (2018). *Transitional Justice in International Law: Foundations, Mechanisms, and Experiences*. Khorsandi Publications.
- Rawls, J. (1971). *A Theory of Justice*. Ney Publishing. <https://doi.org/10.4159/9780674042605>
- Teitel, R. (2000). *Transitional Justice*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.1093/oso/9780195100648.001.0001>
- Tomuschat, C. (2008). *Human Rights: Between Idealism and Realism*. Oxford University Press.